



یگو ای شمس تبریزی از آن می‌های پاییزی، تابلوی «شمس و مولانا»

مولوی می‌گوید «ای دوی نخوت و ناموس ما/ای تو افلاطون و جالینوس ما»؛ یعنی عشق را طبیب بیماری‌های جسم و روح خود می‌داند؛ وقتی عشق وارد زندگی می‌شود، انسان دیگر شهرت و آوازه را کنار می‌گذارد و فقط به معشوق فکر می‌کند.

مولوی می‌گوید «ای دوی نخوت و ناموس ما/ای تو افلاطون و جالینوس ما»؛ یعنی عشق را طبیب بیماری‌های جسم و روح خود می‌داند؛ وقتی عشق وارد زندگی می‌شود، انسان دیگر شهرت و آوازه را کنار می‌گذارد و فقط به معشوق فکر می‌کند.

به گزارش ایسنا، محمد بن علی بن ملک زWNJ داد تبریزی ملقب به شمس زWNJ الدین یا شمس تبریزی در سال ۵۸۲ هجری قمری متولد شده و در سال ۶۴۵ هجری قمری درگذشته است. شمس تبریزی تأثیرگذارترین فرد در زندگی شاعر بزرگ قرن هفتم جلال زWNJ الدین محمد بلخی مشهور به مولانا است به طوری که مولوی دیوان غزلیات خود را به نام و یاد این فرد، "دیوان شمس" گذاشته است. قطعاً اگر مولانا با شمس آشنا نمی‌ZWNJ شد، مولانا هیچ ZWNJ گاه کتاب "مثنوی معنوی" را نمی‌ZWNJ سرود. از زندگی شخصی شمس اطلاعاتی در دست نیست، آن ZWNJ چه در این متن آمده، نحوه آشنایی مولانا با شمس است.

محمدرضا یوسفی - استاد ادبیات - به مناسبت روز بزرگداشت مولوی (هشتم مهرماه) در گفت ZWNJ وگو با ایسنا اظهار کرد: از زندگی شمس تبریزی اطلاعات درستی در دست نیست و آن چیزهایی هم که گفته شده در هاله ZWNJ ای از ابهام است، کسانی که در مورد شمس صحبت کرده ZWNJ اند سند و مدرکی ارائه نکرده ZWNJ اند و بیشتر حرف ZWNJ ها شبیه افسانه و قصه است؛ چیزی که از شمس تبریزی می‌ZWNJ دانیم این است که وی یک انسان شوریده بود که خود به سراغ مولانا آمد.

او ادامه داد: در تعابیر عرفانی به این نکته بسیار تأکید شده که راه سلوک و رسیدن به خداوند راهی نیست که افراد بتوانند به تنهایی در آن قدم بگذارند، بلکه حتماً باید یک راهنما وجود داشته باشد. راهنما، مرشد کامل و یا پیر طریقت کسی است که به این راه آشناست و خودش استعدادیابی می‌ZWNJ کند، یعنی از کسی که استعداد رشد را دارد، دستگیری می‌ZWNJ کند و به او کمک می‌ZWNJ کند تا به مقصد برسد. شمس هم یک پیر طریقت است.

یوسفی تصریح کرد: اختلاف سن شمس تبریزی و مولوی بیش از ۲۰ سال است، یعنی مولوی زمانی که در آستانه ۴۰ سالگی است با شمس که بیش از ۶۰ سال سن داشته آشنا می‌ZWNJ شود؛ شمس شنیده بود که شیخ جوانی در قونیه ظهور کرده، به آن ZWNJ جا آمد تا ببیند که این شیخ جوان قابلیت ارشاد دارد یا خیر، گفته شده شمس مدتی به عنوان یک بازرگان تبریزی در یک حجره نزدیک مسجدی که مولانا هر روز در آن مسجد سخنرانی می‌ZWNJ کرد و نماز می‌ZWNJ خواند، حضور داشت و دورادور مولانا را ارزیابی می‌ZWNJ کرد. بعد از مدتی شمس و مولوی با هم برخورد و ملاقات می‌ZWNJ کنند، که البته حرف ZWNJ های گفته ZWNJ شده در مورد همان ملاقات هم با افسانه همراه است. بعد از آن مولانا دست ارادت به دامان شمس زد و از او خواست تا وی را راهنمایی کند.

این استاد دانشگاه در ادامه افزود: برخی گفته ZWNJ اند که اولین خلوت مولانا و شمس نزدیک ۲۰ روز طول کشیده ولی این را که در آن خلوت چه گذشت هیچ کس خبر ندارد. مولانا بعد از این ملاقات تغییر زیادی کرد به گونه ای که خود می‌ZWNJ گوید:

"سجاده ZWNJ نشین باوقاری بودم

بازیچه کودکان کویم کردی"

او ادامه داد: مولانا بعد از این ملاقات آن زندگی عالمانه را به کلی کنار گذاشت، دستار بزرگی به سر می‌ZWNJ بست و انتهای دستار را از کتف آویزان می‌ZWNJ کرد، تا قبل از این ملاقات با خدم و حشم بیرون می‌ZWNJ رفت ولی بعد از آن سر و پا برهنه در کوچه و بازار راه می‌ZWNJ رفت.

یوسفی در رابطه با تأثیر شمس بر روی مولوی گفت: این را که شمس چه تأثیری بر مولانا گذاشت باید در

نحله&znj;های عرفانی خودمان بررسی کنیم؛ نحله&znj;های عرفانی را در دو دسته بزرگ تقسیم&znj;بندی می&znj;کنند، یک گروه پیرو مکتب بغداد، عرفان غربی یا عرفان زاهدانه هستند که این گروه تکیه بر زهد، پارسایی، دوری از مردم، عزلت، انزوا و ذکر دائم دارند، و یک گروه هم پیرو مکتب خراسان، عرفان شرقی یا عرفان ایرانی هستند که علاوه بر زهد و پرهیز، شور، وجد، سماع و عشق را هم دارند، یعنی آن تصوف خشک مکتب بغداد را ندارند.

او اظهار کرد: وقتی به زندگی مولوی نگاه می&znj;کنیم، تا قبل از ملاقات با شمس سیره زندگی وی بیشتر به مشایخ مکتب بغداد نزدیک است و با وعظ، پارسایی، زهد و ذکر کار را پیش می&znj;برد. شمس مولانا را عاشق کرد، انسان وقتی عاشق شود همه چیز را فدای معشوق می&znj;کند. مولوی می&znj;گوید:

" ای دواى نخوت و ناموس ما

ای تو افلاطون و جالینوس ما"

یعنی عشق را طیب بیماری&znj;های جسم و روح خود می&znj;داند؛ وقتی عشق وارد زندگی می&znj;شود، انسان دیگر شهرت و آوازه را کنار می&znj;گذارد و فقط به معشوق فکر می&znj;کند.

این استاد دانشگاه اظهار کرد: تفاوت عشق عارفانه یا حقیقی با عشق زمینی در این است که دیگر یک عاشق و یک معشوق مطرح نیست، این&znj;جا بحث از وحدت، یگانگی، وصول و فنا در معشوق است و به تعبیر خود مولانا «معشوق و عشق هر سه یکی است این&znj;جا/چون وصل در ننگجد هجران چه کار دارد».

او با اشاره به حدیث قرب نوافل* افزود: مولوی بعد از ملاقات با شمس، همه کس و همه چیز را ترک کرد، شمس برای مولانا سمبول انسان کامل و عارف واصل بود، خلیفه خدا بر روی زمین را مولانا در وجود شمس می&znj;دید و هر چه را شمس می گفت، مولانا بدون چون و چرا قبول می&znj;کرد. انسان وقتی به خدا نزدیک می&znj;شود چشمش چشم خدا، گوشش گوش خدا، دستش دست خدا و اراده&znj;اش اراده خدا می&znj;شود، مولانا هم چنین چیزی را در وجود شمس می&znj;دید و هیچ ابایی نداشت که شمس را خدای خود بر روی زمین بداند. استاد شفيعی کدکنی این را به "رب شخصی" تعبیر می&znj;کند، حتی گفته شده که وقتی شور و وجد بر مولوی غلبه می&znj;کرد در برابر شمس سجده می&znj;کرد:

"پیر من و مراد من درد من و دواى من/فاش بگفتم این سخن شمس من و خدای من"

یوسفی بیان کرد: به همین دلیل دیگران که این نوع رفتار مولوی با شمس را درک نمی&znj;کردند، حسادت کردند. مولوی تا قبل از آمدن شمس برای همه بود، در کلاس&znj;های درسش ۴۰۰ شاگرد داشت، اما بعد از ملاقات با شمس تبریزی، مسجد، منبر و سخنرانی را ترک کرد و کاملاً مسیر زندگی&znj;اش عوض شد. معتقد بودند که شمس مولانا را سحر کرده و می&znj;گفتند اگر برود حال مولوی خوب می&znj;شود، همین حسادت ها باعث شد که شمس رنجیده&znj;خاطر شود و مولانا را ترک کند و از قونیه برود، اما بعد از رفتن شمس بر خلاف تصورات، حال مولانا بدتر شد به طوری&znj;که همه از کار خود پشیمان شدند.

او افزود: بعد از مدتی شاگردان مولوی خبردار شدند که شمس در دمشق است، پس جمعی از شاگردان به سرپرستی سلطان ولد پسر مولانا به دمشق رفتند و از شمس دلجویی کردند و او را برگرداندند. بعد از بازگشت شمس، مولانا دوباره همان شوق مستی قبلی خود را بازیافت:

"این کیست این این کیست این/این یوسف ثانی است این

خضر است و الیاس این مگر/یا آب حیوانی است این"

این استاد دانشگاه گفت: وقتی شمس بازگشت مولانا به قدری خوشحال شد که بین تمام شاگردانش اعلام کرد که امروز عید است و می خواهم به شما عیدی بدهم:

«معشوقه به سامان شد تا باد چنین بادا/کفرش همه ایمان شد تا باد چنین بادا

عید آمد و عید آمد یاری که رمید آمد/عیدانه فراوان شد تا باد چنین بادا

شمس الحق تبریزی از بس که درآمیزی/تبریز خراسان شد تا باد چنین بادا

*حدیث قرب نوافل حدیثی است که امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) آن را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) نقل کرده‌اند. علت نامگذاری حدیث مذکور این است که در آن صحبت از تقرب بندگان خوب خدا، آن هم به خاطر انجام مستحبات به میان آمده است.

أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) : «اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ إِلَّا أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَنْقَرِبُ إِلَيَّ بِالتَّائِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أُحِبُّهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبُّهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيَهُ»

امام صادق (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت کرد که فرمود: خداوند عزوجل فرمود: کسی که به یکی از اولیا و دوستان من اهانت کند، به دشمنی با من برخاسته است. هیچ بنده‌ای به چیزی به من نزدیک نشده که دوست‌داشتنی‌تر از انجام واجبات باشد. همانا بنده‌ای (بعد از انجام واجبات) به وسیله نوافل و مستحبات به من نزدیک می‌شود تا این که محبوب من می‌شود. وقتی که محبوب من شد، من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود، چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند، زبان او می‌شوم که با آن صحبت می‌کند، دست او می‌شوم که با آن کار انجام می‌دهد. اگر مرا دعا کند، اجابتش می‌کنم. اگر درخواستی از من داشته باشد، به او اعطا می‌کنم.